



## A Comparative Analysis of the Theological Foundations of the Qur'anic Inner Meanings in the Thought of Allameh Tabataba'i and Imam Khomeini.

### “Reflections on Perpetrators of Hadd Crimes Entailing Capital Punishment and Amputation: A Re-reading of Paragraphs (a) and (b) of Article 302 of the 1392 Islamic Penal Code”

Zahra Ahmadi<sup>1</sup> 

1. Assistant Professor ,Department of LAW, Ma.C. Islamic Azad University, Mashhad, Iran.  
E-mail: [zahraahmadi1000@iau.ac.ir](mailto:zahraahmadi1000@iau.ac.ir)

تأملی بر مرتکبین جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو  
(بازخوانی بند الف و ب ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲)

زهرا احمدی<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. رایانامه: [zahraahmadi1000@iau.ac.ir](mailto:zahraahmadi1000@iau.ac.ir)

**Article type:**

Research Article

**Article history:**

Received

Received in revised form

Accepted

Available online

**Keywords:**

Hadd crimes,  
capital punishment,  
amputation,  
mahnūr al-dam,  
Article 302 of  
Islamic Penal Code

Article 302 of the Islamic Penal Code of 2013 addresses cases in which a person commits homicide or bodily harm against individuals whose lives are not protected by the law and who are, in legal terms, considered *mahnūr al-dam* (one whose blood may be lawfully shed). Paragraphs (a) and (b) of this article specifically concern perpetrators of *hadd* crimes punishable by death or amputation, identified as one category of *mahnūr al-dam*. These provisions, which also appeared in the 1991 Islamic Penal Code, have long been subject to debate, critique, and divergent interpretations. Due to the challenges and shortcomings they have produced since their initial codification, proposals for their removal or amendment have frequently been put forward. Given the legislature's approach in retaining and reiterating these provisions in the current law, the present study seeks to offer a sound and coherent interpretive framework for the first two paragraphs of Article 302, grounded in both Islamic jurisprudence and statutory principles, in order to propose an appropriate and reasonable solution to the associated problems. One major issue relates to determining the precise scope of these paragraphs, which—considering Article 220 of the Islamic Penal Code and its practical difficulties—has given rise to ambiguities in certain cases. Another contested matter concerns the misconception that ordinary individuals may be authorized to prosecute or punish perpetrators of *hadd* crimes carrying death or amputation sentences. This article demonstrates that committing homicide against such offenders eliminates liability for *qisas* or *diyāh* only when a final conviction has been issued by a competent court.

**Cite this article:** Last Name, Initial., Last Name, Initial., & Last Name, Initial. (2024). Title of paper in lower case letters (except for initial letter of first word, initial of first word after a colon, and proper nouns). *Theology Journal*, X(X), X- X. <http://doi.org/000000000000000000>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: <http://doi.org/000000000000000000>

Pre-final, unedited and unreviewed



## تأملی بر مرتکبین جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو (بازخوانی بند الف و ب ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲)

زهرا احمدی<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. رایانامه: zahraahmadi1000@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی	ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به موضوع ارتکاب جنایت علیه اشخاصی پرداخته که جانسان مورد حمایت قانونگذار نبوده و به اصطلاح مهدورالدم شناخته می‌شوند. بند الف و ب این ماده مربوط به مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو به عنوان یکی از مصادیق مهدورالدم است. این موضوعات که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ نیز سابقه دارد همواره محل بحث و نقد و نظر بوده و با توجه به آسیب‌ها و اشکالاتی که در پی داشته از ابتدای وضع قانونی آن، معمولاً پیشنهاد حذف یا اصلاح آن ارائه می‌شده است. یکی از مسائل مربوط به این دو بند تعیین مصادیق آن بوده که با توجه به ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی و مشکلات اجرایی آن، در برخی موارد ابهاماتی را ایجاد نموده است. موضوع چالش برانگیز دیگر شائبه مجوز دادرسی و صدور حکم نسبت به اتهام مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سلب حیات و قطع عضو به افراد عادی است. با توجه به رویکرد قانونگذار مبنی بر حفظ و تکرار این موضوعات در قانون فعلی این پژوهش به دنبال ارائه تفسیر مناسب از دو بند اول ماده ۳۰۲ در چهارچوب مبانی شرعی و قانونی و پیشنهاد راهکاری شایسته و منطقی برای رفع اشکالات آن می‌باشد. سوال اصلی آن است که مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو چه کسانی و وضعیت آنان از حیث مرحله اثبات و صدور حکم به چه صورت می‌باشد؟ در این مقاله مشخص شد علاوه بر جرایم حدی با مجازات سالب حیات در قانون مجازات اسلامی، ارتداد و سحر و ادعای نبوت نیز از جمله این مصادیق در فقه می‌باشند. البته ارتکاب جنایت علیه مرتکبان این جرایم تنها زمانی موجب منتفی شدن قصاص و
<b>تاریخچه مقاله:</b> تاریخ دریافت: تاریخ بازنگری: تاریخ پذیرش: تاریخ انتشار:	
<b>کلیدواژه‌ها:</b> حد، سلب حیات، قطع عضو، مهدورالدم.	

دیده می‌گردد که حکم محکومیت قطعی مرتکبان این جرایم توسط دادگاه صادر شده باشد.

---

**استناد:** نام خانوادگی، نام؛ نام خانوادگی، نام؛ و نام خانوادگی، نام (۱۴۰۴). عنوان مقاله. *مطالعات فقه اسلامی و مباحث حقوق*، ۱۹ (X).

<http://doi.org/00000000000000000000>



ناشر: جامعه المصطفی العالمیه. © نویسنده (گان).

---

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

### مقدمه

اصل کلی در آموزه‌های دینی و اسلامی و به تبع آن در قوانین جزایی، احترام و حرمت خون انسان‌ها و نفوس آن‌هاست و همواره در قوانین جزایی مهم‌ترین و شدیدترین کیفر برای جنایتکارانی است که به جان انسان‌ها آسیب وارد می‌کنند. در نظام حقوقی اسلام، مجازات قتل عمدی، قصاص است که از آن در قرآن کریم به عنوان عامل حیات‌بخش جامعه یاد می‌شود. از طرفی دیگر در شریعت و فقه اسلامی افرادی وجود دارند که به عنوان مهدورالدم شناخته شده و ریختن خون آن‌ها مباح دانسته شده است. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با الهام از احکام و مقررات فقهی در ماده ۳۰۲ و بندهای پنجگانه آن به موضوع مهدورالدم پرداخته و دو بند اول این ماده به مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سلب حیات و قطع عضو اختصاص داشته و ارتکاب جنایت علیه این افراد را موجب قصاص و دیه نمی‌داند.

یکی از چالش‌های این دو بند تعیین مصادیق آن است. در ابتدا ممکن است تصور شود با مراجعه به مواد قانون مجازات اسلامی در بخش حدود به راحتی می‌توان مصادیق آن را مشخص نمود؛ اما مشکل آنجاست که قانونگذار در ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی مقرر نموده در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده قاضی ملزم است به منابع فقهی و فتاوی معتبر مراجعه نماید. چالش جدی دیگر ناشی از برداشتی است که به طور ضمنی، امکان اقدام شخصی عموم مردم (و نه فقط مقامات ذی‌صلاح) را در تشخیص مهدورالدم و ارتکاب جنایتی که قصاص و دیه ندارد، مفروض می‌گیرد. این نوع تلقی از قانون، با اصول بنیادین حاکمیت قانون و عدالت منافات داشته و می‌تواند به آشفتگی اجتماعی و تضییع حقوق افراد بی‌گناه منجر شود. این چالش ناشی از آن است که مطابق با این برداشت مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو حتی قبل از صدور حکم قطعی مبنی بر محکومیت، مهدورالدم شناخته شوند.

این پژوهش به دنبال آن است که با تفسیری متفاوت از دو بند اول ماده ۳۰۲، بر خلاف برداشت رایج، قلمرو این مواد را محدود نموده و نشان دهد که تنها در مواردی خاص و استثنایی، ارتکاب جنایت علیه این اشخاص می‌تواند موجب سقوط قصاص یا دیه گردد. بر این اساس، سؤالات اصلی مقاله بدین شکل قابل طرح است: ۱. مصادیق مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سلب حیات و قطع عضو غیر از موارد مذکور در قانون، در فقه چه مواردی است؟ ۲. منظور از مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سلب حیات و قطع عضو، مرتکبان این جرایم قبل از صدور حکم قطعی است یا بعد از آن؟ این پژوهش بر فرضیه‌های ذیل مبتنی است: ۱. ارتداد، سحر و ادعای نبوت از مصادیق جرایم حدی با مجازات قتل هستند که در قانون نامی از آن‌ها برده نشده است. ۲. منظور از مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو کسانی هستند که هر جرم حدی که به موجب قانون یا شرع برای آن مجازات سلب حیات یا قطع عضو مشخص شده را انجام داده و در محکمه به صورت قطعی محکوم شده‌اند.

با توجه به اینکه این موضوعات ناظر بر مواردی هستند که به گونه‌ای با سلب حمایت کامل کیفری از حیات برخی مرتکبان جرایم حدی مستوجب اعدام یا قطع عضو ارتباط می‌یابند، بازخوانی و تبیین دقیق مفاد آن‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ابهام در قلمرو این احکام، احتمال برداشت موسع از موارد جواز قتل، و لزوم رعایت اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری و صلاحیت انحصاری مرجع قضایی در اجرای مجازات‌ها، ضرورت انجام این پژوهش را دوچندان می‌سازد.

در همین راستا ابتدا به مصادیق مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سالب حیات و قطع عضو اشاره شده و در ادامه وضعیت این مرتکبان از حیث مرحله صدور حکم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### پیشینه

درخصوص مهدورالدم و مصادیق آن، پژوهش‌های متعددی انجام شده است که در آن‌ها معمولاً به آسیب شناسی این موضوع و تعارض آن با اصول کلی حقوق کیفری و دادرسی عادلانه و حتی آموزه‌های فقهی و اسلامی پرداخته شده است. در مقاله «بازخوانی جواز قتل مهدورالدم و چالش‌های آن با دادرسی منصفانه» (عباسی، ۱۳۹۸) نویسنده به تعارض ماده ۳۰۲ با اصل قانونی بودن دادرسی و ایجاد خطر برای امنیت قضایی پرداخته و پیشنهاد حذف آن را نموده است. در مقاله «نارسایی‌های سیاست کیفری ایران در قبال قتل مهدورالدم و ضرورت‌های تقنینی آینده» (جاویدی و دیگران ۱۳۹۹) نیز نویسندگان با بیان نارسایی‌های ماهوی و شکلی قتل مهدورالدم توسط افراد عادی، پیشنهاد استناد به فتاوی غیرمشهور در زمینه قتل مهدورالدم را دارند. در مقاله «آسیب شناسی سیاست کیفری ایران در قبال قتل مهدورالدم» (مجیدی ۹۷) نارسایی‌های موجود در قانون مجازات اسلامی جدید در زمینه قتل مهدورالدم مورد بررسی قرار گرفته و راهکارهای اصلاحی که مرکز ثقل خود را از یک سو، بر ضرورت پذیرش تغییر در مبنای فقهی مقنن؛ و از سوی دیگر، حراست کامل از اصل قضایی بودن مجازات‌ها قرار داده، معرفی گردیده است. تمایز و نوآوری مقاله حاضر نسبت به پژوهش‌های پیشین در این است که رویکردی صرفاً انتقادی را اتخاذ نمی‌کند؛ بلکه با در نظر گرفتن الزام قانونی فعلی ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مبنی بر لزوم صدور حکم مطابق با آن، به دنبال حل مسئله و رفع چالش‌های مربوطه از طریق ارائه راهکاری عملی مبتنی بر تفسیری متمایز از این مواد برای وضعیت موجود است.

### ۱. مصادیق مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سالب حیات و قطع عضو

مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سالب حیات و قطع عضو از مصادیق اشخاص مهدورالدم در شرع و قانون است. «مهدور» از ماده «هدر» و به معنای باطل بودن و مهدورالدم در اصطلاح کسی را گویند که خون او باطل و در نتیجه، قصاص یا دیه اش ساقط است یا هر کس که شرع مقدس اسلام ریختن خون او را مباح دانسته است. (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۱۹/۴) عبارت مزبور در مقابل محقون الدم یا معصوم الدم به کار می‌رود که به شخصی اطلاق می‌شود که دارای حق حیات بوده و به دلیل حمایت

کیفری قانونگذار از وی، قاتل او شرعاً مستحق مجازات قصاص یا دیه شناخته می‌شود. بر اساس همین رویکرد، شرایط قتل عمدی مستوجب قصاص در متون فقهی به نحوی تبیین می‌شود که شرط محقون الدم بودن مقتول در عبارت «و هو إزهاق النفس المعصومه المكافئه» در خصوص تعریف قتل عمدی گنجانده شود. (نجفی، ۱۳۸۵، ۲۰/۴۲؛ خویی، ۱۴۲۰، ۲۰-۲۲)

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ بدون تعیین مصادیق مهدورالدم صرفاً در ماده ۲۲۶ بیان شده بود قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد. این امر سؤالات و ابهامات زیادی را برای حقوق دانان و مراجع و محاکم قضایی در رابطه با مصادیق مهدورالدم در اسلام ایجاد کرده بود. به دنبال آن، قانون گذار ایران در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ در ماده ۳۰۲ و تبصره‌های آن به صورت جزئی تر به این موضوع پرداخته است. به عقیده برخی تصویب ماده ۳۰۲ ق.م.ا، نشان دهنده توجه مقنن به نارسایی‌ها و ایرادهای قانون سابق بوده (مجیدی، ۱۳۹۷، ۳۴۳ و ۳۴۴) و از جمله اقدامات سنجیده قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد. (زراعت، ۱۳۹۴، ۴۹۰) اما به نظر می‌رسد هرچند قانونگذار به دنبال ارائه مفهومی روشن و دقیق از مصادیق مهدورالدم در بندهای پنج گانه ماده ۳۰۲ بوده؛ اما در مورد برخی از مصادیق آن همچنان ابهامات و نارسایی‌هایی وجود دارد. در ماده ۳۰۲ قانون گذار بدون استفاده از واژه مهدورالدم مقرر داشته: «در صورتی که مجنی علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه، محکوم نمی‌شود:

الف - مرتکب جرم حدی که مستوجب سلب حیات است.

ب - مرتکب جرم حدی که مستوجب قطع عضو است، مشروط بر اینکه جنایت وارد شده، بیش از مجازات حدی او نباشد، در غیر این صورت، مقدار اضافه بر حد، حسب مورد، دارای قصاص و یا دیه و تعزیر است.

پ - مستحق قصاص نفس یا عضو، فقط نسبت به صاحب حق قصاص و به مقدار آن قصاص نمی‌شود.

ت - متجاوز و کسی که تجاوز او قریب الوقوع است و در دفاع مشروع به شرح مقرر در ماده (۱۵۶) این قانون جنایتی بر او وارد شود.

ث - زانی و زانیه در حال زنا نسبت به شوهر زانیه در غیر موارد اکراه و اضطرار به شرحی که در قانون مقرر است.

تبصره ۱- اقدام در مورد بندهای (الف)، (ب) و (پ) این ماده بدون اجازه دادگاه جرم است و مرتکب به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود...»

از میان بندهای فوق به دو بند اول آن؛ یعنی مرتکبان جرم حدی مستوجب مجازات سلب حیات و قطع عضو که موضوع این پژوهش بوده پرداخته می‌شود. بدین منظور نخست مصادیق آن در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۰ و سپس در متون فقهی معتبر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱-۱. مصادیق مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات یا قطع عضو در قانون

قبل از تعیین جرایم حدی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۰ دارای کیفر سالب حیات و قطع عضو لازم به ذکر است که منظور از کیفر سالب حیات مجازاتی است که اجرای آن علیه شخص منجر به مرگ او شود؛

لذا کیفرهای قتل و رجم سالب حیات به شمار می‌آیند. مجازات صلب با وجود اختلاف نظر بین فقها در حال حاضر و با توجه به ماده ۵۹ آیین نامه نحوه اجرای احکام حدود الزاماً سالب حیات نیست. در قانون مجازات اسلامی جرایم حدی با مجازات قتل عبارتند از: زنا (مواد ۲۲۴ و ۲۲۵) لواط (مواد ۲۳۴، تبصره ماده ۲۳۶) سب نبی (ماده ۲۶۲) محاربه (بند الف ماده ۲۸۲)، افساد فی الارض (ماده ۲۸۶) بغی (ماده ۲۸۷) مرتکبان سایر جرایم حدی در صورتی که سه بار جرم خود را تکرار کرده و هر بار حد آن جرم بر او جاری گردد. (بند ت ماده ۲۷۸ و ماده ۱۳۶) مجازات رجم منحصر به زنا می‌باشد (ماده ۲۲۵) جرایم حدی مستوجب قطع عضو شامل سرقت (بند الف و ب ماده ۲۷۸) در مرحله اول قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن به طوری که انگشت شست و کف دست باقی بماند در مرحله دوم قطع پای چپ از پایین برآمدگی، به نحوی که نصف قدم و مقداری از محل مسح باقی بماند و محاربه (بند پ ماده ۲۸۲) قطع دست راست و پای چپ می‌باشد.

## ۲-۱. مصادیق مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات یا قطع عضو در متون فقهی و فتاوی معتبر

علیرغم مخالفت گروه زیادی از حقوقدانان در مراجعه به متون فقهی در امور کیفری در فرض سکوت قانون و برای تشخیص حکم، به استناد اصل قانونی بودن جرم و مجازات و قاعده قبح عقاب بلایبیان (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۵۱۶) و اصل ۳۶ ق.ا. (حبیب زاده و قیاسی، ۱۳۸۳: ۱۹) یا به دلیل مشکلاتی که ناشی از عدم آشنایی قضات با مباحث فقهی است (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۵۰)، نگارنده معتقد است با وجود ماده ۲۲۰ در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مجالی برای این مخالفت‌ها باقی نمی‌ماند. مطابق با ماده ۲۲۰ ق.م.ا: «در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده است طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عمل می‌شود. به موجب اصل ۱۶۷: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه ی سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

اما مسئله این است که راجع به قلمرو حدود و تعزیرات؛ یعنی جرایم مستوجب حد یا تعزیر، انواع و نیز احکام مجازات حد و تعزیر، آرای فقهی، مختلف و متشتت است. مثلاً در مورد اصل اینکه تعداد جرایم حدی چند مورد است، اختلاف عقیده وجود دارد. مشهور فقها در کتب فقهی از هشت حد (زنا، لواط، مساحقه، قوادی، قذف، شرب مسکر، سرقت و محاربه) نام برده و بحث کرده‌اند. برخی همچون مرحوم آیت الله خوئی تا ۱۶ مورد را جزو حدود آورده‌اند و بر هشت مورد بالا، مواردی همچون سحر، سب النبی، ارتداد، ادعای پیامبر، فروش انسان حر و غیره را افزوده‌اند (خوئی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۲۳۰-۲۸۲) برخی فقها سه مورد دیگر را که در کلام مرحوم آیت الله خوئی نبود، افزوده‌اند از جمله کسی که در روز رمضان با زن روزه دارش جماع کند و کسی که با زن حائض جماع کند (منتظری، بی تا) اینها نشان می‌دهد که در مصادیق حدود بین فقها اختلاف است.

این اختلاف به موضوع مورد بحث؛ یعنی جرایم حدی با مجازات سالب حیات که در قانون نیامده است نیز تسری پیدا می‌کند. توضیح آن که با مراجعه به متون فقهی درمی‌یابیم جرایم ادعای نبوت، سحر و ارتداد از مواردی است که دارای مجازات قتل می‌باشد. با این وجود، بنا بر عقیده فقیهانی که تعداد حدود را ۸ مورد می‌دانند، این موارد جزو حدود نبوده و غیر از حدود مذکور در قانون مجازات حدی دیگری نخواهیم داشت و بنا بر عقیده سایرین ارتداد، سحر و ادعای نبوت در زمره حدود دارای مجازات سالب حیات قرار می‌گیرند.

البته به نظر می‌رسد با استدلال‌های زیر می‌توان قائل به این بود که ارتداد، ادعای نبوت و سحر از جمله مصادیق جرایم حدی با مجازات سالب می‌باشند:

نخست، وقتی خود قانون گذار در ماده ۲۲۰ بیان کرده در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده است به متون فقهی مراجعه شود به طور ضمنی بیانگر آن است که از نظر او غیر از موارد مذکور در قانون مجازات اسلامی حدود دیگری نیز وجود دارد که بنا به ملاحظاتی آن موارد را در قانون نیاورده است.

دوم، جرایمی مانند ارتداد، سحر و ادعای نبوت حتی اگر حد هم محسوب نشوند؛ اما به دلیل منصوص و معین بودن مجازات آن از زمره مصادیق تعزیرات منصوص یا معین شرعی هستند. مقصود از تعزیرات منصوص شرعی، محرمانه‌ای است که از نظر شارع نوع مجازات منصوص و معین است. این گونه از تعزیرات به جهات گوناگون، شبیه حد است به همین دلیل در تبصره ۲ ماده ۱۱۵ اعمال بسیاری از نهادهای تأسیسی که جنبه ارفاق آمیز دارند، مانند تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، معافیت از مجازات، تخفیف مجازات، متوقف بر این شده است که مورد از مصادیق تعزیرات منصوص نباشد؛ بنابراین در موضوع مورد بحث نیز این موارد ملحق به حدود گشته و مشمول حکم ماده ۳۰۲ می‌شوند. لذا هر چند از ظاهر ماده ۲۲۰ این برداشت می‌شود که صرفاً در حدود می‌توانیم به فقه مراجعه کنیم و در تعزیرات نمی‌توان چنین کرد؛ اما این برداشت حداقل در مورد تعزیرات منصوص شرعی یا تعزیرات معین شرعی پذیرفته شده نیست، زیرا در این موارد نیز با توجه به اینکه قانونگذار هیچ توضیحی در مورد تعزیر منصوص شرعی و مصادیق آن ارائه نکرده و با در نظر گرفتن ابهام و اجمال آن قطعاً امکان مراجعه به فقه وجود خواهد داشت.

تا اینجا مشخص شد که ارتداد، سحر و ادعای نبوت از جمله جرایمی هستند که در شرع برای آن‌ها مجازات قتل مشخص شده و بدین جهت مشمول بند الف ماده ۳۰۲ می‌شوند. نکته‌ای که در این قسمت باید بدان توجه داشت این است که مباحث مختلف مربوط به این جرایم از جمله تعریف، موجب و سایر احکام مربوطه نیز باید با مراجعه به فقه به دست آید. اما باز هم مشکل در عدم اتفاق نظر فقها در این مباحث است. به عنوان مثال در مورد جرم ارتداد اختلافات زیر در کلام فقها مشهود است:

اختلاف در موجبات ارتداد: مشهور فقیهان امامیه، به استناد دسته‌ای از روایات، صرف تغییر عقیده را برای وقوع جرم ارتداد و تعلق احکام ارتداد بر فرد مرتد کافی می‌دانند؛ اما دسته‌ی دیگری از روایات وجود دارد که صرف تغییر عقیده را کافی نمی‌داند. این روایات، برای تحقق ارتداد، از قیودی مانند:

«جحد» و «انکار» سخن می‌رانند. بر همین اساس برخی از فقیهان متقدم امامیه، در تحقق ارتداد جحد و انکار را لازم می‌دانند. نهایتاً عده‌ای معتقدند ارتداد، افزون بر جحد و عناد که یک امر قلبی و درونی

هست، از عمل و تحرکات خارجی نیز مجرد و عاری نیست؛ چنانکه آیه ی شریفه «إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ» (بی تردید کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنان [به همان عقاید باطل و کردار ناپسندشان] برگشتند شیطان زشتی هایشان را در نظرشان آراست و آنان را در آرزوهای دور و دراز انداخت) (محمد، ۲۵) که در مقام بیان ارتداد است، گویای این مطلب است؛ چه اینکه ارتداد علی آداباً، صرف یک امر قلبی نیست و بیانگر این است که شخص برای مبارزه و عناد با حق، دست به یک سری تحرکاتی میزند که با مصالح جامعه دینی و حقوق افراد آن در تضاد است و اینجا است که حاکمیت دینی، نمیتواند بی تفاوت، ناظر آن تحرکات باشد. با توضیحات مذکور، این حقیقت، آشکار می شود که موضوع ارتداد در عصر پیامبر (ص) و ائمه معصوم (ع) فراتر از تغییر عقیده یا ابراز آن از روی جحد و عناد بوده است. (موسوی فر، ۱۴۰۱: ۱۲۶)

اختلاف در پذیرش یا عدم پذیرش توبه مرتد فطری: از دیدگاه مشهور فقها مجازات قتل در خصوص جرم ارتداد فقط در خصوص مردان آن هم مرتد فطری قطعی است و توبه هم پذیرفته نمی شود؛ اما مرتد ملی پس از استتابه و عدم پذیرش اسلام، مجازات قتل دارد. (صدوق، ۱۴۱۵: ۴۷۴؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۷۳۱؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۲؛ ۷۰۷؛ ابن سعید حلی، ۱۴۰۵: ۲۴۰؛ موسوی خمینی) شهید ثانی در مسالک به نقل از ابن جنید بیان می دارد که مرتد، بیش از یک نوع نیست و حکمش، حکم مرتد ملی است، یعنی ابتدا باید توبه داده شود و در صورتی که توبه نکرد کشته شود. از نظر شهید عموماً ادله معتبره بر این دیدگاه دلالت داشته لذا به این نظر متمایل می شوند. (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۵/۱۵) قاضی ابن براج نیز در مهذب می گوید مرتد فطری در صورت توبه کشته نمی شود. (ابن براج طرابلسی، ۱۴۰۶: ۵۵۲/۲)

حال سوال آن است که با توجه به اختلاف موجود در فتاوی مختلف و به عبارت دیگر اختلافات فقهی کدام فتوی بایستی مورد عمل قرار گیرد. این سؤال به صورت مبنایی تر و با اهمیت بیشتر در مورد قانونگذاری نیز مطرح شده است. به عبارت دیگر در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر شده که قانونگذاری باید بر اساس احکام و موازین اسلامی صورت بگیرد. اصل چهارم قانون اساسی، «مرجع انجام» این مقرر قانونی را مجلس شورای اسلامی و «مرجع نظارت» بر آن را فقیهان شورای نگهبان قرار داده است. اختلاف استنباطها و فتوای شرعی، این ابهام را در حقوق ایران به وجود آورده است که مجلس شورای اسلامی و فقیهان شورای نگهبان بر چه اساس و معیاری باید مطابقت با موازین اسلامی را محقق کنند؟ احتمالاتی که در پاسخ این سؤال می توان مطرح کرد متعدد بوده که مهمترین آنها عبارتند از: فتوای فقیه حاکم، فتوای مشهور فقها، فتوای مرجع تقلید افراد، فتوای کارآمد. نگارنده معتقد است به دلایل متعددی مراجعه به فتوای فقیه حاکم در مواردی که ایشان فتوا دارند مخصوصاً در اجرای اصل ۱۶۷ قانون اساسی که مخاطب آن قضات می باشند، به حجت نزدیک تر است. در تأیید این ادعا به دو امر می توان اشاره کرد:

مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه «در صورت تعارض فتوای ولی امر مسلمین با فتوای مرجعی در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وظیفه شرعی مسلمانان چیست؟ آیا معیاری برای تفکیک احکام صادره از طرف مراجع تقلید و ولی فقیه وجود دارد؟ مثلاً اگر نظر مرجع تقلید با نظر ولی

فقیه در مسأله موسیقی اختلاف داشته باشد، متابعت از کدام یک از آنان واجب و مجزی است؟ به طور کلی، احکام حکومتی که در آن نظر ولی فقیه بر فتوای مراجع تقلید برتری دارد، کدام است؟» پاسخ داده اند: «در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به عموم مسلمانان ارتباط دارد، نظر ولی امر مسلمین باید اطاعت شود. ولی در مسائل فردی محض، هر مکلفی باید از فتوای مرجع تقلیدش پیروی نماید.» قطعاً قضاوت از مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و از اموری است که به عموم مسلمانان ارتباط دارد. (خامنه ای، ۱۳۹۶: ۲۲)

در لایحه مجازات اسلامی مصوب ۸۸/۴/۲۵ در ماده ۲۲۱ مقرر شده بود: «هرگاه رجوع به اصل یکصد شصت و هفتم (۱۶۷) قانون اساسی لازم شود، مقام قضایی از رهبری استفتا میکند. مقام رهبری می تواند این امر را به فرد یا افرادی تفویض نماید.» شورای نگهبان تنها از این جهت که چرا مصوبه مجلس این موضوع را اختصاص به بحث حدود کرده است، بیان کرده بود: «نظر به این که ماده ۲۲۱ اختصاص به حدود ندارد، لذا مناسب است به قسمت کلیات در کتاب اول، بعد از ماده ۱۲ منتقل شود.» پیرو این تذکر مجلس این ماده را در قالب ماده ۱۲ مکرر به قسمت کلیات منتقل کرد. بعد از آن شورای نگهبان اعلام کرد: «در ماده ۱۲ مکرر، در مواردی که مقام معظم رهبری قدس سره فتوایی ندارند، قاضی می تواند از منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را استنباط نماید. الزام قاضی به استفتا از محضر مقام معظم رهبری مغایر اصل ۱۶۷ قانون اساسی شناخته شد.» در فرایند اصلاح این عبارت مجلس به جای تعیین تکلیف حالتی که مقام رهبری فاقد فتواست، در جلسه مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۲۴ ماده یاد شده را به کلی حذف کرد!

به خوبی از نظرات ابرازی شورای نگهبان در مورد این ماده می توان دریافت در اجرای اصل ۱۶۷ در موضوعاتی که مقام رهبری دارای فتواست، معیار فتوای ایشان است؛ اما در مواردی که مقام رهبری فتوا ندارند، طبق نظر خود ایشان باید به فتوای امام خمینی مراجعه نمود.<sup>۱</sup> با این توضیحات باید بررسی شود که آیا مقام رهبری در موضوعات مورد بحث فتوایی دارند یا خیر؟ در رابطه با ارتداد، موجبات تحقق آن، مجازات مرتد و توبه او چند استفتاء از ایشان وجود دارد: استفتاء اول: «سوال: ارتداد در زمان حاضر چگونه تحقق می یابد؟ پاسخ: انکار توحید یا نبوت موجب ارتداد است و همچنین انکار ضروری در صورتی که منجر به انکار توحید و نبوت شود. والله العالم» موسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰: ۶۴)

استفتاء دوم: «اگر کسی خود را مسلمان بداند و در مصاحبه تلویزیونی رسماً اعلام نماید که در اسلام حجاب واجب نیست و منکر حجاب به عنوان ضروری دین شود از نظر اسلامی چه حکمی دارد و وظیفه

<sup>۱</sup> . در مشروح مذاکرات شورای نگهبان در جلسه ۱۳۹۸/۶/۲۷ یکی از فقهای شورای نگهبان به نقل از مقام معظم رهبری بیان می کنند: «ایشان فرمودند در جایی که امام (ره) نظر دارند یا خود شخص ایشان نظر دارند، نمی شود اعضای شورای نگهبان نظر شخصی خودشان را بیان کنند.» (اقبال، ۱۴۰۳: ۱۳۹۰)

مسلمین در این زمینه چیست؟ پاسخ: چنین حرفی تحقیقاً بی‌اساس و ناشی از ناآگاهی یا عناد با فرایض الهی است و عمل چنین شخصی ناپسند و مردود و احياناً موجب استحقاق تعزیر است ولی صرف انکار یکی از ضروریات دین تا بازگشت به انکار رسالت یا به تنقیص دین مبین اسلامی نکند موجب ارتداد و کفر نیست. «همان: ۶۵»

استفتاء سوم: «آیا فرد مسلمانی که مرتد گشته در صورت عدم توطئه جهت اسلام مجازاتی ندارد و در صورت توطئه چینی از جنبه حقوقی و سیاسی و دنیوی مجازات اعدام شامل حال وی می‌گردد: علیهذا با توجه به اینکه در کتب فقهی علمای تشیع حکم مرتد فطری را بدون توجه به اقدام عملی مرتد بر علیه اسلام اعدام و مجازات‌های جانبی دیگر مل تقسیم ارث و نگاه داشتن عده وفات نموده اند، لطفاً نظر تان را مرقوم فرمایید؟ پاسخ: مجرد ارتداد فطری مرد مسلمان موجب خروج اموالش از ملک وی، وارث شدن برای ورثه اش و گسیخته شدن علقه زوجیت بین او و همسرش و استحقاق اعدام است حتی اگر چه بعداً توبه نماید.» «همان: ۶۷»

مطابق با استفتائات مذکور از نظر ایشان تحقق ارتداد منوط به آن است که انکار هر یک از ضروریات دین به انکار رسالت یا تکذیب پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) یا وارد کردن نقصی به شریعت منجر شود. همچنین ایشان همانند مشهور فقها قائل به ثبوت مجازات اعدام برای ارتداد بوده و در خصوص مردان مرتد فطری توبه را نمی‌پذیرند.

در رابطه با سحر یا جادوگری و مجازات آن فتوای صریحی از ایشان یافت نشد تنها در یک استفتاء به شرح زیر حکم به حرمت آن داده شده است:

«س ۱۲۳۲. آیا یاد گرفتن سحر و عمل به آن جایز است؟...»

ج. علم سحر و یادگرفتن آن حرام است مگر آن که به منظور غرض عقلایی و مشروع باشد... «خامنه ای، ۱۳۹۶: ۲۶۷»

اما مرحوم امام خمینی در کتاب تحریر الوسیله در فروعات مبحث حد قذف به سحر و ادعای نبوت اشاره داشته و برای آن مجازات قتل در نظر گرفته است.<sup>۱</sup>

در خاتمه از مجموع مطالب فوق الذکر این نتیجه به دست می‌آید که جرایم ارتداد، سحر و ادعای نبوت در زمره مصادیق جرایم حدی مستوجب مجازات سالب حیات می‌باشند. در مورد جرایم حدی با مجازات قطع عضو ظاهراً غیر از موارد مذکور در قانون، مورد دیگری در فقه وجود ندارد.

<sup>۱</sup> . الثانی: من ادعی النبوة یجب قتله، ودمه مباح لمن سمعها منه إلا مع الخوف كما تقدّم... الثالث: من عمل بالسحر یقتل إن كان مسلماً، ویؤدب إن كان کافراً، ویثبت ذلك بالإقرار، والأحوط الإقرار مرتین، وبالبیئة. ولو تعلّم السحر لإبطال مدعی النبوة فلا بأس به، بل ربما یجب. (خمینی، بی تا، ۴۵۲ و ۴۵۳)

## ۲. مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو از حیث مرحله اثبات و صدور حکم

اصطلاح «مرتکب جرم» می‌تواند در سه مرحله به کار رود. نخست: مرحله ارتکاب مادی و انتساب جرم؛ یعنی شخص متهم به ارتکاب جرم حدی است اما هنوز جرم او اثبات یا حکم صادر نشده است. دوم: مرحله اثبات در دادگاه بدوی، یعنی حکم به مجازات حدی صادر شده ولی هنوز قطعی نشده و ممکن است نقض شود. سوم: مرحله پس از صدور حکم قطعی؛ یعنی تمام مراحل دادرسی و تجدیدنظر طی شده و حکم قطعی صادر گردیده و شخص از نگاه قانون، محکوم‌علیه محسوب می‌شود و اجرای حد مجاز است. به عبارت دیگر مرحله اول و دوم مربوط به پیش از صدور حکم قطعی و مرحله سوم بعد از آن است. حال در مورد مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو باید مشخص شود که این افراد در کدامیک از مراحل فوق مشمول حکم ماده ۳۰۲ می‌شوند. به نظر می‌رسد قانون در این مورد ابهام داشته و دو احتمال مطرح می‌گردد؛ از یک سو، ظاهر ماده ۳۰۲ و تبصره ۱ آن و صدر ماده ۳۰۳ احتمال اول را تأیید نموده و حاکی از آن است که ادعای مهدور الدم بودن پس از ارتکاب جنایت طبق موازین در دادگاه قابل اثبات است؛ بنابراین حتی اگر شخصی قبل از صدور حکم قطعی محکومیت در رابطه با جرم حدی مستوجب سلب حیات مرتکب جنایت علیه مرتکبان این جرایم شد و پس از آن در دادگاه جرم مذکور را ثابت نمود به قصاص و دیه محکوم نمی‌شود؛ اما از سوی دیگر دلایلی مؤید احتمال دوم مبنی بر لزوم حکم محکومیت قطعی در مورد مرتکبان این جرایم قبل از ارتکاب جنایت می‌باشد. قبل از پرداختن به این دلایل نخست موضوع را از نظر فقها و سپس رویه قضایی مورد مذاقه قرار می‌دهیم:

### ۲-۱. آرای فقیهان

با مراجعه به متون فقهی متوجه می‌شویم درخصوص مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو و هدر بودن خون آنها، در کلمات فقها اختلافاتی به چشم می‌خورد. به نظر مشهور فقهای شیعه، ارتکاب جرم سب النبی موجب مهدورالدم شدن مجرم در برابر هر مسلمانی می‌گردد که این سب را می‌شنود به طوری که می‌تواند مرتکب را در هر جا بیاید حتی بدون اذن امام به قتل برساند بدون آن که نسبت به قصاص یا دیه ضامن شناخته شده و مستحق تعزیر باشد. بنابراین سب النبی و الاتمه (ع)، مهدورالدم مطلق است و در عین اختلاف در تعابیر فقها از لحاظ جواز قتل سب النبی و وجوب قتل او، مهدورالدم بودن سب النبی نسبت به هر کس که بشنود، مورد قبول اکثر فقها است؛ اما در جواز ارتکاب جنایت بر مرتکبان سایر جرایم حدی مستوجب سلب حیات مانند زانی محصن، لائط و مرتد، اکثر آنان معتقدند فقط نسبت به حاکم اسلامی مهدورالدم می‌باشند (توجهی و معینی فر، ۱۳۹۲، ۱۶۴)؛ اما در مورد چگونگی برخورد با اشخاصی که بدون اذن حاکم اقدام به جنایت علیه این افراد می‌نمایند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند در این فرض دیه و قصاص ثابت نیست. (نجفی، ۱۳۸۵، ۱۶۵/۴۲-۱۶۶) هر چند کیفیت اجرایی مجازات مرگ با نحوه کشتن مجرم به وسیله قاتل متفاوت باشد، زیرا تغییر در کیفیت کشته شدن و نیز عدم استجازه از حاکم مانع از اباحه قتل بزهکار نمی‌باشد؛ اما از آنجا که مباشرت بر ارتکاب جنایت علیه این افراد متوقف بر اذن امام است شخصی که بدون اذن امام این کار را انجام داده گناه کرده و مستحق تعزیر می‌باشد.

شهید ثانی، ۱۳۹۶، ۶۷/۱۰؛ فاضل هندی، ۱۳۹۱، ۴۵۴/۲) برخی در خصوص قصاص کسی که واجب القتلی همانند زانی، لواط و مرتد فطری را کشته باشد، توقف کرده اند. (خمینی، بی تا، ۴۷۱/۲) در مقابل عده ای قائل به ثبوت قصاص یا دیه بوده و این چنین استدلال می کنند که کسانی که قاتل به عدم ثبوت قصاص و دیه هستند به روایت سعید بن مسیب استناد می کنند. اما حدیث مذکور علاوه بر این که ضعیف است، به فرض صحت و عمل به محتوای آن، اختصاص به موردی دارد که کسی مردی را در حال زنا با همسر خویش مشاهده کند و نمی توان از مورد روایت به مصادیق دیگر تعدی کرد. در سایر موارد، مرجع عمومات و اطلاعات می باشد (خویی، ۱۴۲۰، ۶۹/۲) همسو با این دیدگاه، برخی اظهار داشته اند که «مهدورالدم مسلم، کسانی هستند که در جنگ دفاعی یا جهاد ابتدایی در حال جنگ به دست مسلمانان کشته می شوند؛ اما غیر آن ها از کسانی که مجازات آن ها قتل و کشتن است دمای آنان نسبت به غیر محکمه و اثبات در آن برای دیگران محترم، بلکه به نظر این جانب قتلشان مطلقاً حرام و غیر جایز و عمد و موجب قصاص است و این نظریه به کلام محققان همچون صاحب جواهر و اشکال سیدنا الاستاد (سلام الله علیه) در مسأله مهدورالدم تأیید می گردد.» (صانعی، ۱۳۸۷، ۲۸۰)

آیت الله خامنه ای در یکی از استفتائاتی که از ایشان سوال شده است: «شخصی با اعتقاد به این که دامادش (شوهر دخترش) با همسر او زنا نموده است عمداً وی را به قتل رسانده است، آیا علم به زانی با زوجه مجوز قتل می شود یا خیر؟...» در پاسخ می فرمایند: «عمل شنیع زنا به فرض ثبوت واقعی موجب مهدورالدم شدن زانی پیش از حکم حاکم شرع نیست و اعتقاد غلط به مهدورالدم بودن شخص زانی مجوز قتل او نیست و تأثیری در مجازات قاتل ندارد.» (موسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰: ۶۴) هم چنین در درس خارج فقه بیان می دارند: «باید توجه داشت که مراد از خون هدر این نیست که هر کس با تشخیص موضوع می تواند مهدورالدم را بکشد. بلکه باید از طریق شرعی اثبات شود و قدر متیقن آن، ثبوت نزد حاکم شرع است. (خامنه ای، جلسه ۹) اما در استفتای دیگری با موضوع مجازات ساب النبی مبنی بر اینکه: «در جامعه ما عده ای به اصطلاح روشنفکر یا به قول خودشان متمدن نیز هستند که عقیده دارند بر خوردی که در رابطه با سلمان رشدی مرتد شده است (فتوی حضرت امام) درست نبوده و همانطور که سلمان رشدی به وسیله قلم مقدسات ما را زیر سؤال برده ما نیز باید به وسیله قلم جواب او را داده و مثلاً کتابی همانند او در رد گفته هایش بنویسیم لطف بفرمایید جواب این افراد را چه باید داد؟ پاسخ داده اند مجازات ساب النبی قتل است و حتی نیاز به محکمه و محاکمه هم ندارد.»

## ۲-۲. دکترین و رویه قضایی

با بررسی نظرات حقوقدانان ملاحظه می شود که برخی به صراحت صرف ارتکاب این جرایم را برای شمول حکم ماده ۳۰۲ کافی دانسته اند. مطابق این دیدگاه: «ظاهر بند الف این است که صرف ارتکاب کفایت می کند؛ زیرا مقرر می دارد «مرتکب» نه «محکوم». (حاجی ده آبادی، ۱۳۹۶: ۱۸۳) برخی علیرغم اعتقاد به اینکه اگر چنین افرادی هنوز محاکمه نشده اند آن ها را نمی توان «شرعاً مستحق قتل» دانست، و طبعاً بعد از کشته شدن آن ها توسط دیگری نیز امکان محاکمه و محکوم کردن آنها به مرگ وجود ندارد، پذیرفته

اند با تصویب ماده ۳۰۲ قانون مجازات ارتکاب این جرایم توسط افراد موجب مهدورالدم شدن آنها می شود. (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۴: ۷۵) عده ای نیز اساساً به این موضوع توجهی نداشته‌اند. (آقایی‌نیا، ۱۳۹۹: ۲۷۰) با مراجعه به آرای مختلف محاکم قضایی نیز مشاهده می‌شود در موارد متعددی که متهمان به ارتکاب جنایت ادعای مهدورالدم بودن مجنی علیه را بر اساس بند الف ماده ۳۰۲ داشته‌اند اما جریان پرونده به سمت اثبات این ادعا نرفته بلکه نهایتاً حکم به عدم ثبوت قصاص به دلیل اعتقاد به مهدورالدم بودن بر اساس ماده ۳۰۳ داده شده است از جمله دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۳۰۰۲۳۲ مورخ ۹۳/۰۶/۱۳۹۳ شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور که در آن آمده است: «با عنایت به این که محکوم علیه ع.ع. در کلیه مراحل بازجویی و تحقیقات در دفاعیات خود علت قتل را ارتکاب اعمال منافی عفت (زنا) مقتول با همسر وی به نام ف.ب. دانسته است و فیلم کشف شده از متهم نیز از وجود ارتباط جنسی و اعمال منافی عفت مقتول با همسر محکوم علیه دارد و تحقیقات صورت گرفته نیز حکایت از عدم رضایت از وضعیت اخلاقی مقتول می‌نماید و همسر محکوم علیه نیز ارتکاب اعمال منافی عفت با مقتول را تأیید و اعلام داشته که مقتول با فیلم‌هایی که از او داشته مبادرت به سوءاستفاده از او کرده است و در نهایت محکوم علیه به همراه همسرش برای از بین بردن مقتول اقدام می‌نمایند و اوضاع و احوال و وضعیت پرونده حکایت از این دارد که محکوم علیه با اعتقاد به استحقاق مقتول به مرگ مبادرت به قتل وی نموده است. قطع نظر از این که به نظر نمی‌رسد مقتول در واقع استحقاق مرگ را داشته است یا خیر؟ به نظر می‌رسد که محکوم علیه با اعتقاد به مهدورالدم بودن مقتول مبادرت به کشتن وی نموده است و در این وضعیت حسب تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مجازات مرتکب قتل قصاص نخواهد بود.»<sup>۱</sup>

۱. نمونه های دیگر: رأی اصرای ردیف ۹۲/۳۲ مورخ ۱۳۹۳/۴/۲۴ ، رأی اصرای ردیف ۹۳/۴ مورخ ۹۳/۶/۱۸ ، دادنامه شماره 8809980220019172 مورخ 1394/02/30، دادنامه شماره 9309970910000877 مورخ 1393/12/05 ، دادنامه شماره 9309970909200386 مورخ 1393/11/21، دادنامه شماره 9309970909200303 مورخ 1393/09/15

their specific instances, which, in light of Article 220 of the Islamic Penal Code, has led to certain ambiguities. Another controversial issue is the ambiguity regarding the legal standing of ordinary individuals to conduct proceedings against those accused of *Hadd* crimes punishable by death or amputation. This research aims to provide an appropriate interpretation of the first two paragraphs of Article 302 within the framework of Sharia and statutory principles, and to propose a logical and sound solution to resolve these discrepancies. The primary research question is: who are the perpetrators of *Hadd* crimes punishable by death or amputation, and what is their legal status regarding the issuance of a final verdict? The findings of this article indicate that, in addition to the *Hadd* crimes punishable by death as stipulated in the Islamic Penal Code, apostasy (*Irtidad*), sorcery (*Sihir*), and claiming prophethood are also included among these instances in jurisprudence (*Fiqh*). However, committing a crime against such perpetrators only exempts the perpetrator from *Qisas* (retribution) and *Diyah* (blood money) if a final conviction has been issued by the court.”

در خصوص این رأی مقدماً یادآور می‌شود که در ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی حالتی پیش‌بینی گردیده که مجنی علیه مشمول بندهای ماده ۳۰۲ نیست، اما مرتکب به اشتباه بر این باور است. یعنی مرتکب جنایت به طور صادقانه، مجنی علیه را مستحق قتل و مهدورالدم تصور کرده و به قتل می‌رساند. در چنین حالتی با اثبات این باور در دادگاه قصاص منتفی و حکم به دیه و تعزیر داده می‌شود. همچنان که مشاهده می‌گردد در رأی فوق دادگاه با عبارت "قطع نظر از این که به نظر نمی‌رسد مقتول در واقع استحقاق مرگ را داشته است یا خیر؟" بدون توجه به اثبات مهدورالدم بودن یا نبودن مجنی علیه، (ماده ۳۰۲) به موضوع اعتقاد به مهدورالدم بودن مقتول (ماده ۳۰۳) پرداخته و قصاص را منتفی می‌داند. به عبارت دیگر در این پرونده با وجود اینکه مجنی علیه ظاهراً مرتکب یکی از جرایم حدی مستوجب سلب حیات شده و با اثبات این موضوع قصاص و دیه ساقط می‌شود، هیچ مطلب و توضیحی در این باره دیده نمی‌شود. (به طور مثال در مورد نوع زنا یا ارتکابی توسط مجنی علیه اینکه زنا ساده است یا به عنف یا محسن یا ادله اثبات آن)

### ۲-۳. نظر منتخب

از نظر نگارنده بنا به دلایل زیر در حال حاضر حکم مقرر در بند الف و ب ماده ۳۰۲ به استثنای ساب النبی مربوط به زمانی است که حکم محکومیت مرتکبان این جرایم توسط دادگاه به صورت قطعی صادر شده باشد؛ بنابراین ارتکاب جنایت علیه متهمان به این جرایم موجب منتفی شدن قصاص و دیه نمی‌شود.

همان گونه که پیش از این بیان شد مطابق با اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قاضی موظف است در موارد سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه با مراجعه به فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید. در قسمت قبل آرای فقها در موضوع مورد بحث بیان و مشخص گردید نظر واحدی وجود ندارد. با توجه به اختلاف موجود، همانند مبحث اول باید مطابق با نظر فقیه حاکم اسلامی عمل نمود. با توجه به استفتائات مذکور در قسمت قبل احکام زیر به دست می‌آید:

۱. عدم جواز قتل مهدورالدم قبل از اثبات در دادگاه که به صورت مطلق بیان شده است؛

۲. عدم جواز قتل مرتکب زنا یا محارم قبل از اثبات در دادگاه؛

۳. جواز قتل ساب النبی قبل از اثبات در دادگاه. حکم اول و دوم یکسان بوده و حکم سوم حکم اول را مقید می‌کند. در نتیجه، مطابق با نظر ایشان به جز ساب النبی سایر مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سلب حیات و قطع عضو صرفاً پس از صدور حکم قطعی مهدورالدم شناخته می‌شوند.

مبنای دوم منع محاکمه غیابی در حقوق الله و لزوم حضور متهم در دادگاه است. به موجب ماده ۴۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری در جرایمی که فقط جنبه حق الهی دارند امکان رسیدگی و صدور رأی غیابی وجود ندارد و از آنجا که اثبات ادعای مهدورالدم بودن مرتکبان این جرایم در واقع نیاز به محاکمه غیابی مجنی علیه داشته بنابراین اساساً امکان اثبات این ادعا در رابطه با جرایم حدی مستوجب سلب حیات که حق الله محسوب می‌شوند وجود ندارد. اهمیت و لزوم صدور حکم قطعی محکومیت مجنی علیه قبل از ارتکاب جنایت در رابطه با جرم محاربه که طبق ماده ۲۸۲ ق.م.ا اعدام یکی از چهار مجازاتی است که

قاضی حق انتخاب آن را دارد، بیشتر خود را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر در خصوص این جرم قبل از محاکمه و صدور حکم به هیچ عنوان مشخص نیست که مجازات محارب مستوجب سالب حیات (یا مستوجب قطع عضو بند ب ماده ۳۰۲) باشد.

به موجب ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری فوت متهم از یکی از موارد سقوط دعوی عمومی و جهات موقوفی تعقیب شمرده شده؛ پس ادامه دادرسی در مورد متهمی که به قتل رسیده بر خلاف مقررات قانونی است.

دادرسی بدون حضور متهم با اصول دادرسی حضوری و دادرسی منصفانه و عادلانه همخوانی نداشته و موجب نادیده گرفتن احتمالات و محروم کردن متهم از فرصت‌هایی که ممکن است به گونه ای موجب رفع مجازات گردد، همچون ادعای جهل به حکم، اکراه، اشتباه، غفلت و توبه.

رویه قضایی به عنوان یکی از منابع ارشادی به طور ضمنی این نظر را تأیید می‌نماید. نهایتاً آن که حتی شاید از عبارت «بدون اجازه دادگاه» در تبصره ماده ۳۰۲ بتوان برداشت نمود که اجازه دادگاه مفهومی مجزا از صدور حکم قطعی و در حقیقت فرع بر آن است؛ یعنی ابتدا حکم قطعی صادر می‌شود و پس از آن دادگاه می‌تواند اجازه اجرای حکم را دهد.

### نتیجه گیری

در این پژوهش اصطلاح مرتکبان جرایم حدی مستوجب سلب حیات و قطع عضو در بند الف و ب ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مورد توجه قرار گرفت. ابتدا به مصادیق آن و سپس به وضعیت آن از حیث مرحله قبل یا بعد از صدور حکم قطعی پرداخته شد.

تشخیص مصادیق مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سالب حیات و قطع عضو در قانون مجازات اسلامی کار پیچیده ای نبوده و عبارتند از: برخی از اقسام زنا و لواط، سب نبی، محاربه، افساد فی الارض، بغی، سرقت حدی و مرتکبان سایر جرایم حدی در صورتی که سه بار جرم خود را تکرار کرده و هر بار حد آن جرم بر او جاری گردد. اما مطابق با ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی و اصل ۱۶۷ قانون اساسی می‌بایست در تعیین مصادیق، علاوه بر قانون متون فقهی و فتاوی معتبر مورد توجه قرار گیرد. مراجعه به آرای فقها حاکمی از آن است که در موضوع مورد بحث اقوال فقها متفق و واحد نبوده و با توجه به اختلاف موجود لازم است یک فتوا به عنوان فتوای معیار انتخاب گردد. در این پژوهش مشخص گردید بنا به دلایل متعددی فتوای فقیه حاکم باید به عنوان فتوای معیار ملاک عمل قرار گیرد و با پذیرش این دیدگاه جرایم ارتداد و سحر و ادعای نبوت از جمله مصادیق جرایم حدی با مجازات سالب حیات می‌باشند.

در پاسخ به این سوال که منظور از مرتکبان جرایم حدی مستوجب مجازات سلب حیات و قطع عضو، مرتکبان این جرایم قبل از صدور حکم قطعی است یا بعد از آن؟ این نتیجه حاصل شد که بنا به دلایل مختلف شرعی و قانونی که مهمترین آن فتوای فقیه حاکم است، به جز ساب النبى منظور صرفاً افرادی است که حکم به محکومیت آن‌ها به صورت قطعی توسط دادگاه صادر شده باشد بدین صورت در حکم جنایت بر آن‌ها اشکالات مربوط به نقض مقررات دادرسی عادلانه منتفی می‌گردد.

در پایان پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار به منظور رفع اشکالات و ابهامات موجود در بندهای «الف» و «ب» ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی، اصلاح این ماده را از طریق یکی از دو راهکار زیر مدنظر قرار دهد:

۱. افزودن عبارت «که حکم قطعی در مورد آنان صادر شده است» پس از ذکر مرتکبان جرایم حدی؛
۲. اصلاح واژگانی متن و تغییر واژه «مرتکبین» به «محمومین» جهت تأکید بر لزوم صدور حکم قطعی.

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

## منابع

۱. آقایی نیا، حسین، (۱۳۹۹) جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص، تهران: انتشارات میزان، چاپ هجدهم.
۲. ابن ادریس حلی، ابوجعفر محمد بن منصور (۱۴۱۰). *السرائر الحاوری لتحریر الفتاوی*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳. ابن براج طرابلسی، عبدالعزیز بن نحریر (۱۴۰۶) *المهذب البارع*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۴. اقبال، شهاب و دیگران، (۱۴۰۳) *مشروح مذاکرات شورای نگهبان ۱۳۹۸ بخش اول (فروردین تا شهریور، تهران: شورای نگهبان، پژوهشکده شورای نگهبان.*
۵. توجهی، عبدالعلی؛ معینی فر، محدثه. (۱۳۹۹) اقدام غیر در قتل مهدورالدم در موارد مختص به حاکم در مذاهب خمس با نگاهی به عملکرد مقنن در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، *جستارهای فقهی و اصولی*، دوره ۶، شماره ۳ (پیاپی ۲۰).
۶. جعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳). ج ۳۵، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). *ترمیبولوژی حقوق*، ششم، تهران: گنج دانش.
۸. حاجی ده‌آبادی، احمد، (۱۳۹۶) جرایم علیه اشخاص، تهران: انتشارات میزان، چاپ اول.
۹. حبیب زاده، محمدجعفر (۱۳۸۳). *مجازات عمل حرام و تعارض آن با قانونمداری در قانون اساسی ایران، نشریه حقوق اساسی، شماره سوم.*
۱۰. حسینی، سید محمد (۱۳۸۳). *سیاست جنایی در اسلام و در جمهوری اسلامی ایران*، اول، تهران: سمت و دانشگاه تهران.
۱۱. خامنه ای، سید علی، (۱۳۹۶) *جوبه الاستفتائات*، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی
۱۲. خویی، ابوالقاسم. (۱۴۲۰). *مبانی تکلمه المنهاج*، جلد ۲، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۱۳. زراعت، عباس. (۱۳۹۴). *شرح مختصر قانون مجازات اسلامی*، تهران: ققنوس.
۱۴. صانعی، یوسف. (۱۳۸۷) *مجمع المسائل استفتائات*. ج ۳. قم: انتشارات میثم تمار.
۱۵. صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۵). *المقنع*، قم: نشر الامام الهادی
۱۶. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۰) *المبسوط فی فقه الإمامیه*؛ تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
۱۷. مجیدی، سیدمحمد. (۱۳۹۷). *آسیب شناسی سیاست کیفری ایران در قبال قتل مهدورالدم، مطالعات فقه و حقوق اسلامی*، دوره ۱۰، شماره ۱۸.
۱۸. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۳) *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*. قم: امیر.
۱۹. محقق داماد، سیدمصطفی؛ موسوی فر، سید محسن، (۱۳۹۳). *جرم ارتداد در روایات، آموزه‌های حقوق کیفری*، شماره ۸
۲۰. مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا (۱۳۹۰). *ره توشه قضایی - استفتائات قضایی از محضر رهبر معظم انقلاب آیت الله العظمی خامنه ای*، قم: نشر قضا.
۲۱. معاونت آموزش قوه قضائیه، (۱۳۸۵). *گنجینه آراء فقهی قضایی*، قم: دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی.
۲۲. منتظری، حسینعلی (بی تا). *کتاب الحدود*، قم: دارالفکر.
۲۳. موسوی خمینی، روح الله. (۱۴۰۴ ق). *تحریر الوسیله*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۴. موسوی فر، سید محسن؛ خسروی، کاظم (۱۴۰۱). *بازاندیشی سیاست جنایی فقه جزای امامیه قبال جرایم سیاسی (با رویکرد بر جرایم: بغی، محاربه و ارتداد) آموزه‌های فقه و حقوق جزا*، شماره ۱.
۲۵. میر محمدصادقی، حسین، (۱۳۹۴) *جرایم علیه اشخاص*، تهران، انتشارات میزان، چاپ نوزدهم.

٢٦. نجفی، محمدحسین. (١٣٨٥). جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران: دارالمورخ العربی.

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version